

[بررسی تمسک به صحیحه زراره و محمد بن مسلم بر وجوب زکات در غلّات یتیم 1](#_Toc93292436)

[حمل صحیحه بر تقیه 1](#_Toc93292437)

[بررسی تخصیص مطلقات نافی زکات به واسطه صحیحه 2](#_Toc93292438)

[حمل صحیحه بر استحباب زکات در غلّات یتیم 2](#_Toc93292439)

[استعمالات «وجب» و بررسی دلالت آنها بر وجوب اصطلاحی 2](#_Toc93292440)

[کلام مرحوم خوانساری 5](#_Toc93292441)

[اخصّ از مدعا بودن صحیحه 6](#_Toc93292442)

[توجیه حکم وجوب یا استحباب زکات در مواشی و پاسخ به آن 6](#_Toc93292443)

**موضوع**: اشتراط بلوغ در زکات /من تجب علیه الزکاه /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

## بررسی تمسک به صحیحه زراره و محمد بن مسلم بر وجوب زکات در غلّات یتیم

بحث درباره این بود که آیا در غلّات طفل زکات هست؟ عمده دلیل بر ثبوت زکات در غلّات طفل، صحیح زراره و محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام بود:

عَنْ زُرَارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ أَنَّهُمَا قَالا لَيْسَ عَلَى مَالِ الْيَتِيمِ فِي العین وَ (الْمَالِ) الصَّامِتِ شَيْ‏ءٌ فَأَمَّا الْغَلَّاتُ فَعَلَيْهَا الصَّدَقَةُ وَاجِبَةٌ.[[1]](#footnote-1)

### حمل صحیحه بر تقیه

صاحب جواهر پاسخ هایی به این روایت دارند که این روایت موافق جمهور عامه است و باید حمل بر تقیه شود.

صرف نظر از بحث جلسه گذشته که جمهور عامه بین غلّات و غیر غلّات تفصیل قائل نیستند، حمل بر تقیه در صورتی است که تعارض این روایت با سایر روایات مستقر شود و گرنه اگر تعارض آن مستقر نشد و مثلا به قرینه این روایت، روایات نافی زکات تقیید زده شد و «لیس علی مال الیتیم زکاه» به غیر غلّات اختصاص پیدا کرد، دیگر فرصت بحث مخالف و موافق عامه نیست.

### بررسی تخصیص مطلقات نافی زکات به واسطه صحیحه

در جلسات گذشته در پاسخ به تخصیص روایات مطلق به واسطه صحیح زراره و محمد بن مسلم، بیان شد:

اولا: روایات متعدّد «لیس فی مال الیتیم زکاه» به روایت واحد قابل تخصیص نیست.

ثانیا: موثقه ابی بصیر نیز مؤید این مطلب است که ظاهر آن است که اصلا در مال یتیم زکاتی وجود ندارد و تفسیر مرحوم شیخ طوسی هر چند ممکن است، اما خلاف ظاهر روایت است.

بنابراین صحیح زراره و محمد بن مسلم، مخصّص مطلقات نافی زکات در مال یتیم نیست. با این فرض، مرحله دوم بحث این است که آیا می توان این روایت را حمل بر استحباب کرد؟

### حمل صحیحه بر استحباب زکات در غلّات یتیم

مرحوم صاحب جواهر وجه دوم را اختیار کرده و حمل آن بر استحباب را می پذیرد زیرا کلمه «وجوب» که در آن به کار رفته می تواند به معنای ثبوت باشد. هر چند این معنا خلاف ظاهر است اما می توان به قرینه سایر روایات این خلاف ظاهر را مرتکب شد. اما صاحب مدارک بیان می کند: ظهور بدوی روایت در وجوب اصطلاحی ثابت نیست زیرا معنای اصطلاحی برای «وجوب» در لسان روایات ثابت نیست. صاحب جواهر در پاسخ می فرماید: ظهور بدوی روایت در وجوب اصطلاحی مسلّم است اما این ظهور قابل حمل بر ندب است.

حال آیا کلام صاحب مدارک صحیح است یا کلام صاحب جواهر صحیح است؟

#### استعمالات «وجب» و بررسی دلالت آنها بر وجوب اصطلاحی

به نظر می رسد، کلمه «وجب» به چند صورت استعمال می شود:

1. گاه «وجب» با «علی» متعدّی می شود و مجرور «علی» نیز شخص مکلّف است. مانند: «وجب علیکم الصلاه» خود این استعمال به دو شکل است:
* گاه وجوب تکلیفی مطرح است که در این فرض، ظهور این هیئت در وجوب است.
* گاه وجوب تکلیفی محتمل نیست و اگر وجوبی باشد، وجوب وضعی است. مانند صغار که «علی» به معنای حکم تکلیفی در حق آنها استعمال نمی شود و باید ارشاد به حکم وضعی باشد. مانند «وجب علی الیتیم الزکاه». به نظر می رسد این استعمال ظهور در این دارد که حقی الزامی بر گردن صغیر است که از وجوب اداء حق بر ولیّ یا وجوب اداء حق بعد از بلوغ انتزاع می شود یا مصحّح این حق، چنین وجوبی است.

بنابراین «علی» که مجرور آن مکلّف است، چه حکم تکلیفی باشد و چه حکم وضعی باشد، ظهور در وجوب دارد.

1. گاه «وجب» با «علی» متعدّی می شود و مجرور «علی» شیء خاص است. مانند: «وجب علی الغلّات الزکاه». در این فرض «علی» که دالّ بر استعلاء است را می توان به دو شکل معنا کرد:
* «علی» به این اعتبار که نوعی سلطه وجود دارد و مثلا زکات موجب قیدی در مال است و آن را از طلق بودن خارج می کند، به کار رفته است.
* «علی» به اعتبار نفس تعلّق به این شیء، به کار رفته است و همینکه متعلّق زکات، غلات است در تعبیر «علی» کفایت می کند.

بعید نیست معنای اول صحیح باشد و به اعتبار نوعی سلطه که زکات بر مال دارد و آن را از طلق بودن خارج می کند، «علی» به کار رفته باشد. گویا حقی وجوبی برای ارباب زکات در این مال وجود دارد. این «علی» نیز ظهور در وجوب دارد هر چند ظهور آن در وجوب از قسمی که مجرور «علی» مکلّف باشد، ضعیف تر است.

1. گاه «وجب» با «فی» متعدّی می شود و مجرور «فی» شیء خاصی است. مانند: «وجب فی الغلّات الزکاه» به نظر می رسد این هیئت هیچ ظهوری در وجوب اصطلاحی ندارد و ثابت نیست «وجب» بدون «علی» برای اثبات وجوب کافی باشد.
2. گاه «وجب» بدون حرف جرّ استعمال می شود. مانند: «وجب الزکاه» که از آن بیش از ثبات استفاده نمی شود مگر آنکه از قرائن خاصه، «علی» مقدّر گرفته شود.

پس استفاده وجوب اصطلاحی از «وجب» یا به خاطر وجود «علی» در جمله است مانند «وجب علیکم الصلاه» یا به خاطر این است که به قرائن و خصوصیات مورد، «علی» مقدّر گرفته شده است مانند «الصلاه واجبه» که به این قرینه که اصل ثبوت صلاه، مطلب خاصی نیست که نیازمند ذکر باشد، مقدّر بودن «علی» برداشت می شود و جمله در حقیقت به این صورت است: «الصلاه واجبه علی المکلّفین»

سوال: «وجب» در صورتی که با «فی» متعدّی شود نیز به اعتبار «علی» مقدّر، دالّ بر وجوب است مانند «وجب فی الغلّات الزکاه» که «علیکم» مقدّر است.

پاسخ: ثابت نیست در این فرض، «علی» در تقدیر باشد. غالب روایاتی که در آنها «فی» به کار رفته در مقام بیان مکلّف به نیست و تنها در مقام بیان مقداری است که باید زکات پرداخت شود مانند «فی خمس من الابل شاه» که مقدار زکات واجب یا مستحب را بیان می کند. تعبیر صاحب جواهر این بود که در مقام بیان از جهت مکلّف است که مقدار مال زکوی که باید پرداخت شود را بیان می کند اما در مقام بیان این جهت نیست که بر چه کسی واجب یا مستحب است. مانند «فی ما سقت السماء العشر» در مقابل «فی ما سقی بالدوالی و النواضح نصف العشر»، در مقام تعیین مقدار زکات است نه مکلّف به زکات. پس وقتی در مقام مکلّف به نیستند، لازم نیست «علی» در تقدیر گرفته شود. مثلا «الخمس فی خمسه اشیاء» دالّ بر وجوب نیست مگر ادله دیگری وجود داشته باشد که خمس را واجب کرده باشد. این دلیل تنها متعلّق خمس را بیان می کند. «وجب الخمس فی خمسه اشیاء» نیز به معنای «ثبت الخمس فی خمسه اشیاء» است و هیچ دلیلی وجود ندارد که به معنای وجوب اصطلاحی باشد.

باید دقت داشت: «وجوب» به معنای ثبوت است و در آن کلفتی نیست. به همین دلیل حتی در موارد نفع شخص نیز استعمال می شود. مانند ارث که «وجب للوارث» استعمال می شود و در صورتی که با «لام» استعمال شود، دلالت بسیار واضحی بر نفع دارد. در استعمالاتی مانند «وجب له الجنه»، «علی الله» در تقدیر نیست و تنها بیان می کند: «ثبت له الجنه» و لازم نیست خداوند جنّت را بر خودش قرار داده باشد. پس هیچ وجهی ندارد در این موارد، «علی» در تقدیر گرفته شود. بله اگر خصوصیات مورد به نحوی باشد که نیازمند تقدیر «علی» باشد، اشکالی ندارد. دلالت «وجب» بر وجوب نیز به خاطر «علی» مقدّر یا مصرّح است و اکثرا «وجب» همراه با «علی» است.

«فرض» نیز به معنای «قدّر» و اندازه گیری است و مانند «وجب» به خودی خود دالّ بر وجوب نیست. گاهی اوقات در مقام بیان میزان ارث شخص بیان شده: «فرض الله للاب السدس» که هیچ دلالتی بر وجوب ندارد. اما «ان الله فرض علیکم الزکاه کما فرض علیکم الصلاه» که با «علی» استعمال شده، ظهور در وجوب دارد.

با توجه به این نکات ظهور روایت زراره و محمد بن مسلم که در آن بیان شده: لَيْسَ عَلَى مَالِ الْيَتِيمِ فِي العین وَ (الْمَالِ) الصَّامِتِ شَيْ‏ءٌ فَأَمَّا الْغَلَّاتُ فَعَلَيْهَا الصَّدَقَةُ وَاجِبَةٌ در وجوب انکار پذیر نیست. مراد از وجوب در اینجا که بر یتیم است، حق لزومی است یعنی حقّی در غلّات یتیم وجود دارد و این حق وجوبی است. پس در خصوص این روایت، حق با صاحب جواهر است. هر چند می توان به قرینه سایر روایات، از ظهور آن رفع ید می شود و حمل بر استحباب می شود.

### کلام مرحوم خوانساری

مرحوم آقای خوانساری کلامی در جامع المدارک دارند که مقصود ایشان مفهوم نیست. ایشان می فرمایند:

و أمّا الرّواية الدّالّة على الوجوب خصوص صحيحة زرارة و محمّد بن مسلم عن أبي جعفر و أبي عبد اللّه عليهما السّلام أنّهما قالا: «مال اليتيم ليس عليه في العين و الصّامت شي‌ء، فأمّا الغلّات فإنّ عليها الصّدقة واجبة» مضافا إلى العمومات و أجيب عن العمومات بتخصيصها بما دلّ على عدم الوجوب مثل موثّقة أبي بصير المتقدّمة المصرّحة بعدم الوجوب في الغلّات، و عن الصّحيحة بحملها على الاستحباب جمعا بينها و بين ما ذكر. و يمكن أن يقال بعد البناء على استحباب الزكاة في مال التجارة للطّفل لا يبقى فرق بين الغلّات و غيرها، و الصّحيحة دالّة على الفرق فيعيّن الفرق بالاستحباب و الوجوب،[[2]](#footnote-2)

ایشان بیان می کند: بعد از آنکه در مال التجاره طفل زکات مستحب است، قول به استحباب زکات در غلّات باعث می شود بین غلّات و مال التجاره فرقی نباشد. این کلام مفهوم نیست زیرا مراد از مال التجاره، هر چیزی نیست که بتوان بر آن بالفعل تجارت کرد تا غلّات نیز تحت عنوان «ما یتّجر به» داخل باشد. بلکه مراد از آن چیزی است که بالفعل با آن تجارت می شود و اختصاص به درهم و دینار پیدا می کند. با این فرض، زکات در دو شیء از اموال طفل مستحب است: ما یتّجر به و غلّات و هیچ مشکلی نیز از این ناحیه وجود ندارد. اگر مراد از مال التجاره «ما یصلح للتجاره» باشد، استدلال ایشان قابل فهم است.[[3]](#footnote-3) به هر حال استدلال ایشان مفهوم نیست و وجه قابل توجّهی برای نفی حمل روایت بر استحباب نیست.

خلاصه آنکه، با توجه به دو نکته باید صحیح زراره و محمد بن مسلم را حمل بر استحباب کرد:

1. خصوص موّثقه ابی بصیر که زکات را در غلّات طفل نفی کرده است. البته استدلال به موثّقه مبتنی بر پذیرش صلاحیت استدلال به موثّقات در مقابل اخبار صحیح است که اصراری بر پذیرش اعتبار آن در این ظرف نداریم.
2. روایات متعدّدی که به صورت مطلق زکات را در مال طفل نفی کردند و شامل غلّات نیز می شوند و وجهی ندارد که آنها را حمل بر خصوص ذهب و فضه کنیم. ظهور این روایات در عموم به علت تکثّر آنها، بسیار قوی است و وجهی ندارد آنها را به واسطه روایت واحد (صحیح زراره و محمد بن مسلم) تخصیص بزنیم.

### اخصّ از مدعا بودن صحیحه

صاحب جواهر در ادامه، اشکال دیگری را بر استدلال به صحیح زراره و محمد بن مسلم وارد کرده، می نویسد:

و الذي لم يشتمل على تمام المدعى، و دعوى الإجماع المركب كما عن ابن حمزة يمكن منعها كما ترى،

ایشان بیان کرده: این صحیحه، اخص از مدعاست. زیرا قائلین به وجوب، هم در غلّات و هم در مواشی وجوب زکات را قائل هستند در حالی که این روایت اختصاص به غلّات دارد. دعوای اجماع مرکب نیز صحیح نیست. ایشان هیچ توضیحی در منع دعوای اجماع مرکب نداده است. منع الدعوی کلام ایشان را به دو نحو می توان تفسیر کرد:

1. دعوی صغرویا ممنوع است و در اینجا اجماع مرکّب وجود ندارد.
2. حجیت دعوی ممنوع است و بر فرض وجود اجماع مرکّب، این اجماع قابل استدلال نیست.

ظاهر منع الدعوی این است که ایشان اصل وجود اجماع مرکّب را نفی می کند که برخی قائل به وجوب زکات در غلّات هستند در حالی که زکات را در مواشی واجب نمی دانند. اما وجه منع ایشان، روشن نیست.

#### توجیه حکم وجوب یا استحباب زکات در مواشی و پاسخ به آن

البته به نظر ما تا زمانی که اجماع مرکّب به اجماع بسیط بازگشت نکند، معتبر نیست. در مورد بحث، معلوم نیست در زمان معصومین علیهم السلام مطلبی وجود داشته که حکم غلّات و مواشی باید متحّد باشد و اگر واجب باشد، هر دو واجب اند و اگر مستحب باشد، هر دو مستحب اند. ممکن است قائلین به وجوب زکات در غلّات و مواشی از همین روایت، حکم مواشی را برداشت کرده باشند به این تقریب که در صدر آن بیان شده: در مال صامتِ یتیم زکات نیست. گویا این کلام در مقام بیان است و زکات را در ذهب و فضه نفی کرده و غیر آن که شامل غلّات و مواشی می شود، زکات دارد. ذیل نیز از باب احد مصادیق مفهوم صدر است.

این استدلال، شبیه مبنایی است که مرحوم آقای حکیم در این نوع جملات دارند. البته آیت الله والد می فرمودند که آقای حکیم این مطلب را مکرّر دارد اما در برخی از موارد، بر خلاف این مطلب را دارند. سوال اصلی این است که آیا در جایی که صدر مفهومی دارد و ذیل مضیّق تر از مفهوم صدر است، باید ذیل را احد مفاهیم صدر قرار داد یا بین مفهوم صدر و مفهوم ذیل قائل به تعارض شد؟ مانند «ان غسلته فی ماء جار فمرّه و ان غسلته فی المرکن فمرّتین» مفهوم صدر این است که اگر ماء کرّ یا قلیل بود، بیش از مرّه لازم است اما ذیل آن در خصوص مرکن که قلیل است، مرتین را الزام کرده است. آیا اینجا به مفهوم صدر تمسک می شود و در کرّ تعدّد غسل را معتبر بدانیم یا به مفهوم ذیل تمسّک کنیم و بگوییم در کرّ، مرّه واحده کافی است؟

در بسیاری از کلمات آقای حکیم وارد شده که به مفهوم صدر اخذ می شود و ذیل حمل می شود که در مقام بیان احد مصادیق مفهوم صدر است. اما آیت الله والد می فرمود: هیچ رجحانی وجود ندارد و این روایات در مقام بیان فرد متعارف است و معمولا در کرّ ساکن، لباس شسته نمی شده است.

در بحث حاضر، وجه اینکه روایت تنها دو قسم مال صامت (ذهب و فضه) و غلّات را ذکر کرده و اشاره ای به مواشی نکرده، روشن نیست و روایت از این جهت ابهامی دارد. به هر حال، وجوب یا استحبابی که از این روایت استفاده می شود، درباره غلّات است و درباره مواشی وجوب یا استحباب استفاده نمی شود. مجرّد اینکه نمی دانیم چرا روایت متعرّض مواشی نشده، باعث نمی شود دلالت روایت بر وجوب یا استحباب زکات در غلّات از اعتبار ساقط شود. همچنین ثابت نیست نکته مشترکی بین غلّات و مواشی وجود داشته باشد که باعث شود ظهور روایت در غلّات نیز از بین برود.

نتیجه آنکه، وجهی ندارد از غلّات به مواشی تسرّی دهیم و در مواشی نیز قائل به استحباب شویم. صاحب جواهر نیز بیان کرده: نه تنها باید روایت را در غلّات حمل بر استحباب کرد، بلکه باید به غلّات اختصاص داد و نمی توان در مواشی قائل به استحباب شد و ادعای اجماع مرکّب صحیح نیست. در اینجا جای تسامح نیز نیست زیرا ولیّ می خواهد در مال طفل تصرّف کند و اصل اولی، عدم جواز تصرّف در مال طفل است و زکات غلّات نوعی تخصیص این اصل اولی است که شارع بیان کرده می توان در این ناحیه در مال طفل تصرّف کرد. گویا شارع مقدّس مصلحت طفل را در ادای زکات غلّات دیده است.

بله اگر در جایی ولیّ تشخیص دهید که احتیاط به مصلحت طفل است مثلا موجب ایجاد آبرو و احترام برای طفل است، می تواند حتی در مواشی طفل زکات را پرداخت کند. در صدقات مستحبی نیز همین مطلب جاری است و اگر ولیّ تشخیص دهد پرداخت صدقه مستحب از مال طفل، به مصلحت طفل است، می تواند صدقه مستحبه را پرداخت کند. اما این مطلب بحثی جداگانه است که در ﴿وَ لاَ تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلاَّ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ﴾[[4]](#footnote-4) تعیین مصداق «التی هی احسن» به اولیاء واگذار شده است. بر خلاف بحث حاضر که سوال این است که اگر ولیّ مصداق «التی هی احسن» را تشخیص نداد، آیا خود شارع مصداق آن را با حکم به استحباب پرداخت زکات، تشخیص داده است؟ در اینجا نسبت به غلّات، مصلحت طفل را تعیین کرده است اما دلیلی نداریم که نسبت به مواشی مصلحت را تعیین کرده باشد. در نتیجه نسبت به مواشی، دلیل خاصی حتی برای استحباب زکات وجود ندارد.[[5]](#footnote-5)

همانگونه که بیان شد: بحث درباره ثبوت استحباب خصوص زکات در مواشی فارغ از تشخیص مصلحت توسط ولیّ است و در صورت تشخیص مصلحت توسط ولیّ، حکم روشن است و ولیّ می تواند زکات را پرداخت کند حتی در ذهب و فضه که در روایات به صراحت وجوب زکات در آنها نفی شده است. یکی از موارد مصلحت این است که حکومت ها زکات را می گرفتند و ولیّ می بیند که نمی تواند در مقابل حکومت بایستد و باید زکات مال طفل را پرداخت کند.[[6]](#footnote-6)

1. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص541.](http://lib.eshia.ir/11005/3/541/) [↑](#footnote-ref-1)
2. جامع المدارک، ج 2، ص: 6 [↑](#footnote-ref-2)
3. مقرّر: ظاهرا مراد مرحوم خوانساری این است که فرض آن است که زکات در مال التجاره طفل مستحب است و مال صامت نیز شامل ما یتّجر به می شود. در حالی که در صحیح زراره و محمد بن مسلم صرفا حکم به ثبوت زکات در غلّات شده است و در مال صامت که شامل مال التجاره نیز می شود، ثبوت زکات را نفی کرده است. اگر زکات در غلّات صرفا مستحب باشد، تفاوتی بین غلّات و مال صامت نیست زیرا زکات در هر دو مستحب خواهد بود. پس چرا حکم غلّات و مال صامت در روایت تفکیک شده است؟ تنها پاسخ محتمل این است که زکات در غلّات بر خلاف زکات در ما یتّجر به، واجب است.

البته می توان به این استدلال پاسخ داد که زکات در غلّات مستّحب مؤکّد است بر خلاف ما یتّجر به و همین میزان در تفکیک کفایت می کند. [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره انعام، آيه 152. [↑](#footnote-ref-4)
5. مقرّر: مراد استاد دام ظلّه این است که اگر استحباب ثابت نشود، پرداخت زکات جایز نیست زیرا اصل اولی، حرمت تصرّف در مال یتیم است. [↑](#footnote-ref-5)
6. به تناسب ذکر این نکته سودمند است که بحثی در فقه عامه وجود دارد که قسم کسی که عن کُره قسم خورده، نافذ است؟ همچنین قسمی بین عامه مرسوم بوده که در میان خاصه، اصل قسم مشروع نیست. این قسم مرسوم، قسم به نحو شرط نتیجه بوده است به این معنا که شخص چیزی را بر گردن خود قرار می دهد تا متعهّد به انجام عمل باشد. مثلا می گفته: اموال من صدقه باشد رقیق من آزاد باشد و زن های من طلاق داده شده باشد. اصطلاحا به آن حلف به صدقه، حلف به عتق و حلف به طلاق گفته می شود. حال اگر حلف به صدقه و عتق و طلاق عن کُره باشد حکم چیست؟ این حلف ها به خصوص در بیعت گرفتن برای امیر صورت می گرفته است.

وقتی محمّد نفس زکیه قیام می کند، اهل مدینه با محمّد نفس زکیه همراهی می کنند و امیر مدینه، اهل مدینه را برای بیعت گرفتن برای منصور عباسی، مجبور می کند و به همین نحو حلف به طلاق و صدقه و عتاق بیعت می گیرد. مالک فتوا می دهد این بیعت مشروع نیست. فتوای مالک برای حکومت بسیار گران بوده و به همین دلیل امیر مدینه دستور به شلاق زدن مالک می دهد. منصور رفتاری با امیر می کند که مفصّل است. غرض بنده این است که در این بحث که آیا اکراه به حلف موجب می شود حلف از اثر ساقط شود، عامه اختلاف نظر دارند. برخی به صورت مطلق حلف عن اکراه را صحیح می دانند و برخی به صورت مطلق حلف از اکراه را باطل می دانند. برخی نیز تفصیل می دهند که اگر اکراه از سوی سلطان باشد، حلف عن اکره از اثر ساقط نمی شود و اگر از سوی لصّ باشد، از اثر می افتد. زیرا «لان اللصّ یقتل» گویا سلطان شخص را نمی کشد. بنده یاد این قصّه افتادم که بنده خدایی می گفت: در زمان شاه زندانی ها را یا می کشتند یا بطری نوشابه. خودش نیز زندانی بود و متوجه شد اطلاق کلام شامل خودش نیز می شود. سپس گفت: اما ما را کشتند! [↑](#footnote-ref-6)